

در راستای روشنگری تلاش می‌کنم

گفت‌وگو با شاهین نجفی

محمد تنگستانه



# در راستی روشنگری تلاش مے کنم

گفت وگوبا شاهین نجفے

محمد تنگستانے



iranwire.com

تھیه شدہ در ایران وایر

مدیر فنی: امیر تقی زادہ

Photo by: K\_A\_N\_J\_k

[www.iranwire.com](http://www.iranwire.com)

[https://telegram.me/Farsi\\_Iranwire](https://telegram.me/Farsi_Iranwire)

بیست و نهم و سی و یکم ژانویه سال ۲۰۱۶ «شاهین نجفی» در کلن و هایدلبرگ پرفورمنس «سپیده دم» را به روی صحنه می برد. در این اجرا آقای نجفی، سوره «فجر» از قرآن را به همراه موسیقی و رقص در مقام صبا اجرا خواهد کرد. در این پرفورمنس، آگوستو سزار، میسائیل کرول، ناتان بونتریگر، اوانا ماریا استویسا شاهین نجفی را همراهی می کنند و لیزا کی رش رقصندگی این پرفورمنس را برعهده دارد. ایران وایر با این خواننده سی و پنج ساله متولد بندرانزلی به این بهانه گفت و گویی داشته است.

در گفت و گوهایی که تاکنون انجام داده ام، همیشه فضای مصاحبه به نفع مصاحبه شونده بوده است، به این دلیل که قرار است یک گفت و گو تفکرات و نحوه نگاه مصاحبه شونده را عرضه کند.

سؤال های مطرح شده لزوماً نگاه و نظر ایران وایر نیست و بیشتر در راستای معرفی تفکرات این خواننده و نوازنده ایرانی، ساکن آلمان است. در طرح سؤالات سعی کرده ام، پرسش ها را کوتاه و مصاحبه را به سمتی هدایت کنم که برای مخاطبان ایران وایر در شناخت موسیقی و نگاه اجتماعی آقای «نجفی» مفید باشد.

## **اجرای آیه‌ای از قرآن با هدف شکستن تابو و تقدس قرآن بوده است یا علت، موزون بودن آیه‌های قرآن است.**

- این یک بحث قدیمی است برای من، من از ابتدا کارم را با قرآن شروع کردم. خواست قدیمی من است، همیشه به این فکر می‌کردم که چگونه می‌شود این کار را کرد، یک یا دو تجربه قدیمی هم هست که هنرمندان دیگری این کار را کرده بودند، یک گروه مصری بود که به گمانم ده الی پانزده سال پیش بود که این گروه پاپ انجام داده بودند ولی این کاری که من دارم انجام می‌دهم یک تلفیقی است بین موسیقی و مقام‌هایی که در قرآن از آن استفاده می‌کنند و موسیقی یهود.

بک‌گراندش به موضوع اسرائیل و فلسطین بر می‌گردد. چیزی که در ذهن من سبب شد این شکل بگیرد این بود که حالا که شرایط این هست و دارد بدتر هم می‌شود و قرار نیست این دو ابژه به یکدیگر نزدیک بشوند من این کار را با هنر انجام می‌دهم. در نتیجه شد این کار، بخشی که نمایندگی‌اش با قرآن است می‌شود اعراب فلسطینی و بخش دیگرش می‌شود یهود.

پیش از این، موسیقی با قرآن اجرا شده است.

پس موضوع شکستن تابو نیست. وقتی ما توأشیح اجرا می‌کنیم، فقط ساز نداریم، حنجره اولین ساز در موسیقی است.

کسی که قرآن را هامونیک اجرا می‌کند و توأشیح اجرا می‌کند همین است یعنی اجرا آکاپلای قرآن است. تابویی در این مورد وجود ندارد که شکسته بشود.

## آیا این پرفورمنس جنبه طنزآمیز دارند

- به هیچ عنوان این کار طنز ندارد، کاری به شدت جدی است. جدی که می گویم یعنی کاملاً تراژیک است. ولی به جاهایی از لحاظ موسیقایی کار ماژور می شود. ولی مضمون اصلی کار تراژدی است، بخشی از سوره فجر را انتخاب کرده ام که در مقام صبا می خوانم. هیچ نگاه طنزی به قرآن و قوم یهود در این کار نیست.

## در سال های گذشته یکی از پرحاشیه ترین های موسیقی ایرانی بوده اید، آیا قرآن را به همراه رقص و موسیقی برای جنجال و حاشیه به روی صفحه می برید.

- حاشیه ها هرچه بوده از بیرون بوده است، ربطی به ما ندارند ما کارمان را انجام می دهیم. هیچ وقت یک هنرمند نباید نگاه کند که چه اتفاقی می افتد. در این زمینه اصلاً بحث تابو و حاشیه نیست، قرآن بر اساس موسیقی خوانده می شود. کاری که فقط من دارم انجام می دهم با ساز است اتفاقاً رقصی هم که در کنارش هست یک رقص مفهومی است. یعنی بخشی از آن مضمون را رقصنده اجرا می کند.

## در اعتراضات اجتماعی سال هشتاد و هشت، به عنوان خواننده ای معترض از نسل امروز به جامعه معرفی شدید. در چند سال گذشته مخصوصاً بعد از انتشار کار «پریود» آن خواننده معترض از طرف بخشی از جامعه مدنی و برخی از مدافعان حقوق زن مورد نقد و نفی قرار گرفت.

- من با این یک دست سازی موافق نیستم. وقتی کاری منتشر می شود حتماً یک عده ای موافق هستند و عده ای مخالف، ما باید ببینیم موافقین از چه طبقه، قشر و در چه جایگاهی هستند چه خواستی دارند و مصداقی صحبت کنیم این که بگویم جامعه در ماقبلش ایستاده است یک حرف کلی است.

وقتی می گوئید، فعالین حقوق زن یا روشنفکران ما باید بدانیم در مورد چه کسانی صحبت می کنیم، بلکه تعداد محدودی از افراد را من دیدم که واکنش نشان دادند. به نظر خودشان و به اندازه خودشان به آن اندازه که می فهمیدند واکنش نشان دادند و این واکنش ها مفید هم هست و قرار است کمک بکند. ممکن است که غیر عقلانی و غیر واقعی باشند چون مفاهیم جدید هستند در ایران، اما در نهایت من استقبال می کنم از هر نقدی که بر مبنای عقلانیت و خرد باشد. اتفاقی که در هنر ایران و مخصوصاً موسیقی افتاده، این است که ما نقاد هنر و موسیقی خیلی جدی نداریم، ما نقد موسیقی اصلاً نمی دانیم مسئله اش چیست.

همین که من هنرمند و یا کارورز هنر مدام باید با افرادی مصاحبه بکنم و یا حرف بزنم که اصلا هنرمند نیستند و نگاهشان هم به هنر از زاویه حاشیه است. خودشان دستی در داستان ندارند و فقط خواستگاه و تاثیرات اجتماعی اش را در نظر می گیرند. ما به خود هنر هیچ وقت نمی پردازیم، این خودش یک معضل بزرگ است که باید به آن پرداخته شود.

## **این گونه برداشت کردم، که هنر را از جامعه جدا می کنید، یعنی به هنر برای هنر اعتقاد دارید.**

- نه اصلا، مگر می شود این کار را انجام داد که من مرتکبش بشوم. مگر می شود هنر را از اجتماع جدا کرد، وقتی چیزی یک ناممکن مغزی است چطور می شود این کار را کرد، ولی ما می توانیم به مسائل جداگانه پردازیم و بعد به تاثیرات شان. وقتی ما در مورد هنر صحبت می کنیم مثل این می ماند که ما موسیقی باخ را بیاوریم و به جای اینکه به موسیقی باخ پردازیم به تاثیرات اجتماعی موسیقی باخ پردازیم، در حالی که آن یک حوزه ای دیگر است.

این خودش نشانه ای از بی منطقی و بی خردی آن جامعه است و یا افرادی که به آن می پردازند. وقتی ما مفهومی به مسئله ای نمی پردازیم همه چیز با هم قاطی می شود.

مثلا یک متخصص در مورد هنر حرف می زند و آن کسی که رئیس جمهور است با ادبیات کوچه و خیابان صحبت می کند. حوزه ها متفاوت است.

## **در یکی از گفت و گوهایی که در گذشته داشته اید ، می گوید که منتقد خودتان هم هستید. چه نقدهایی تا کنون به خودتان داشته اید؟**

- نقدی که می گویم خیلی فراتر از نقد است. ما باید در نفی خودمان را تثبیت بکنیم.

من فکر می کنم اولین قدم این است که به خودمان هم نگاهی دیالکتیکی داشته باشیم.

نقدهایی که من نسبت به خودم داشته ام از حذف کارهایم گرفته تا مابقی مسائل. فکر می کنم برای هر هنرمندی مهم ترین چیز کارهایم هستند. وقتی من نسبت به کارهایم بی رحم هستم، یعنی نقد کرده ام. سال دو هزار و هشت کاری خواندم با عنوان «ما آخر خطیم» در بخشی

از این کار، صحبت از پیتزای سوسمار می‌شود، یک حرف‌های که به شدت مبنای ناسیونالیستی داشت، آن کار را حذف کردم با اینکه بالای هفت صد هزار بازدید در یوتیوب داشت. اسم این کار را باید گذاشت عقلانیت، رادیکالیسم. رادیکالیسم یعنی این، اگر هنرمندی، شاعری، خبرنگاری به این اندازه جرات را داشته باشد، یعنی نقد، شجاعت فقط این نیست که در برابر یک حکومت یا نظام سیاسی بایستد. شجاعت، یعنی اینکه خودت را نقد بکنی. نقد جنجال نیست بلکه علمی نظریست و کار نقاد هم کاری علمی و جدی‌ست. من به عنوان یک مولف، بعد از تولید، خودم اولین منتقد کارهایم هستم.

**در یک دهه گذشته موسیقی و آهنگ‌هایی مورد توجه قشر جوان قرار گرفته است که شباهت‌های زیادی به روضه و یا نوحه خوانی دارند. برای مثال آهنگ‌های ساخته شده «مرتضی پاشایی» و یا «بابک جهانبخش»، سلیقه کلی جامعه ایران نسبت به انتخاب موسیقی، مصیبت و روضه‌خوانی است یا ثمره تربیت حکومت اسلامی در سه دهه گذشته بوده است و یا نفس موسیقی ایرانی‌ست.**

- شما موقعی می‌توانید این حرف را بزنید که بگویید موسیقی پنجاه سال گذشته ایران و یا دویست سال گذشته ایران غیر از این بوده. موسیقی شرقی و موسیقی خاورمیانه همین است. مقام‌های ما این هستند. وقتی که در مقام صبا و یا دستگاه شور می‌خوانید، ناله است. مگر موسیقی سنتی ایرانی چیست، کل موسیقی ایرانی و عربی و ترکی همین است. وقتی شما در موسیقی رپ پرده داشته باشید همین می‌شود. جدا از این وقتی ما در ایران و آن منطقه چیزی به نام تراژدی نداریم. تراژدی که در یونان داریم معلوم است که ما در ایران نداریم. به همین دلیل تراژدی جایش را به ناله می‌دهد، کاری که من مشخصاً دارم انجام می‌دهم این است که این ناله را به فریاد تبدیل کنم، خشمگین ش بکنم ولی موسیقی ایرانی ناله است. نمی‌شود گفت جامعه به این سمت می‌رود وقتی ماهیت موسیقی آن جامعه این است. بله، اگر در مورد موسیقی پاپ صحبت کنیم. می‌توانیم بگوییم موسیقی پاپ ایرانی که بعد از انقلاب سال ۵۷ دارد ساخته و اجرا می‌شود. یک موسیقی غیرفنی، سطحی، مبتذل، مخدر و غیرعقلانی است چرا که با شعور لذتجوی آدمی کار ندارد و فقط به شعور آدم آسیب می‌زند و لذتش،

لذتی مازوخیسمی است. این داستان بله وجود دارد و کلیت موسیقی ایرانی این است و راهی که به نظر من وجود دارد این است که عقلانی ترش بکنیم. بکشانیمش به سمتی که من اسمش را می گذارم رادیکالیسم. یعنی عناصری تزریق بکنیم که این عناصر بتواند تکان دهنده و تاریخی و غیر قابل پیش بینی باشند

### **این لذت مازوخیستی که اشاره کردید به ریشه های فرهنگی بر می گردد.**

- حتما ریشه های فرهنگی دارد و پیش از اینکه ریشه فرهنگی داشته باشد ریشه های مادی دارد، این ریشه مادی که می گویم به نظرم وضعیتی فلسفی ست و مفهومیست و باید به آن پرداخته شود. تاریخ ایران مفهومی نیست، ما اصلا چیزی به نام مفهوم تاریخ نداریم، رویداد داریم، وقایع شناسی داریم، به این ترتیب وقتی در جامعه ای تفکر وجود نداشته باشد، اصلا از یک دوره ای سیر تفکر در ایران قطع شده است. یعنی آنهایی که متخصص تفکر در ایران هستند و دارند به سیر تفکر و رشد عقلانی در ایران فکر می کنند، می توانند اثبات بکنند که از یک دوره ای به بعد به دلایل سیاسی، اجتماعی و دلایلی کاملا مادی سیر تفکر قطع شده است. همین که الان شما در حال مصاحبه با من هستید، قرار است آن را ادیت کنید، جاهایی از این مصاحبه را که مناسب تشخیص می دهید و یا نمی دهید و من در مورد قسمت هایی که مناسب تشخیص نمی دهم صحبت بکنم و در نهایت رسانه و یا به قول برشت «آپارات» هست که تصمیم می گیرد. در مورد تک تک این مسائل باید تفکر بشود. شرایط مادی، اقتصادی و سیاسی است که تعیین کننده است. و گرنه ما می توانیم یقه مجرم و یا مقصری که تصور می کنیم را بگیریم، مثلا یقه فلان خواننده پاپ را بگیریم بعد وقتی به یک هنرمند موسیقی سنتی می رسیم استثنا قائل می شویم در حالی که این هنرمند سنتی مگر دارند چیکار می کنند؟ این هنرمند هم مقصر نیست، بلکه سوار بر داستانی تاریخی هستند.

### **شما به عنوان آهنگ ساز و خواننده ای که از نبود عقلانیت در موسیقی ایران صحبت می کنید. در موسیقی خودتان چه عقلانیتی را به کار گرفته اید؟**

- این ها همه در هم تنیده هستند، نسخه مشخصی ندارد ما در امتحان و خطا و تجربه است که باید خودمان را بشناسیم. کاری که من در



موسیقی ام انجام می‌دهم این است. چرا من در بخشی می‌توانم موفق باشم به این دلیل که تاریخ ما یک تاریخ غیر مفهومی است و به مفاهیم نپرداخته است. برخی اوقات مخاطب من وقتی من را می‌بیند مهم‌ترین سوالی که از من دارند این است که نظر من در مورد «خدا» چیست. چرا باید از یک خواننده و یا کسی که دارد کار هنری انجام می‌دهم پرسید که نظرت در مورد خدا چیست. اما مهم است به چه دلیل، به این دلیل که مخاطب من فهمیده است این مفهوم برای من چقدر مهم است.

مخاطب من فهمیده که من به عنوان یک هنرمند می‌خواهم کاری بکنم که این آدم به جای اینکه به یک مفهوم در آسمان پردازد به یک مفهوم در زمین و بر اساس مسائل اقتصادی، اجتماعی و مادی که در آن دارد زندگی می‌کند پردازد. یعنی این آدم باید فهمید که تاریخ یک منطقی دارد که این منطق قابل کشف و حتماً سیاسی است و می‌شود در مورد آن حرف زد و فکر کرد. آن تاریخ یک تاریخ عقلانی است. از آسمان نیامده است. چرا عقلانی است چون تاریخی واقعی است، چرا واقعی است چون ما می‌توانیم در موردش فکر کنیم و آن را بفهمیم و نفی دارد، مهم‌ترین چیز نفی است. تاریخ باید بتواند خودش را نفی بکند یعنی وضعیتی دیالکتیکی است. ما وقتی در مورد مفهوم انسان حرف می‌زنیم ناگزیر هستیم در مورد مفهوم خدا هم صحبت کنیم.

اما تفاوت نگاهی که وجود دارد این است که من به صورت مفهومی می‌گویم انسان در نقطه‌ای حرکت می‌کند که این نقطه، نقطه و یا نقاطی تکوینی و تکمیلی هست یعنی انسان مدام دارد رشد می‌کند این رشد کردن به این معنی نیست که انسان اخلاقی‌تر و یا انسان مهربان‌تری شده است، نه، ممکن است خشن‌تر هم شده باشد اما رشد عقلانی دارد می‌کند. رشد عقلانی چیست؟ این است که انسان دارد بیشتر می‌فهمد. در این دانش فهم به یک نقطه‌ای در زمانی رسیده که پیش سقراطی‌ها فهمیدند که مواد وجود دارد، ماتریال وجود دارد، این جهانی که ما در آن هستیم می‌شود لمسش کرد، می‌شود در موردش فکر کرد. بعد به افلاطون می‌رسیم. که بالای پانزده الی بیست قرن فلسفه را نابود کرد این داستان و بعد از آن ما با هگل و مارکس طرف هستیم.

از جدی‌ترین کسانی هستند که فلسفه را به بطن اجتماع راه داد. اجتماع را با مفاهیمی طرف کرد که ما بتوانیم لمس‌شان کنیم. همین نگاه می‌تواند اینگونه به تاریخ بشر پردازد و شرایط حالش را تفسیر و تأویل کند و البته درنهایت آن نقطه‌نهایی یا همان منطبق آخرالزمانی که ما می‌توانیم به آن فکر کنیم. یک سوال در پیش است و آن این است که نهایت چه خواهد شد. بشر به کجا قرار است برود.

چه اتفاقی پیش روی بشر است. بشری که تا بیست سال آینده امکان دارد قلبش را وقتی از کار افتاده در بیاورند و یک قلب بخرد و جایگزین کند و یا اکنون که دست مصنوعی به راحتی جایگزین می‌شود.

چنین بشری اسمش چه خواهد بود. بشر آینده چگونه بشریست. کیست؟ آیا انسان دویست سال دیگر هنوز قرار است با گوگل جهان را بفهمد؟ یا نه ما با جهانی دیگر طرفیم؟ این‌ها سوالات مهم است. ما در بستر و دوره‌ای زندگی می‌کنیم که اسمش سرمایه‌داری است.

یعنی بخشی وسیعی از آدم‌ها کار می‌کنند تا عده‌ی معدود و محدودی زندگی کنند. تک‌تک ما، من، شما، رئیس ایران‌وایر، رئیس جمهوری یک مملکت همه تبدیل به مهره‌ها خواهیم شد، در نهایت موجوداتی هستیم قابل خرید و فروش. این یعنی منطبق کالا، این منطق را چه کسی تعیین می‌کند، خدا، خدا کیست، کسی که قدرت دارد و سرمایه و دانش. خدا موجودی آسمانی نیست.

خدا یعنی بانکداران، زمینداران، سیاستمداران، روحانیون دینی، ارتشیان! خدا یعنی گوگل، خدا یعنی فیس‌بوک این خدایان همین طوری کوچک‌تر می‌شوند تا می‌رسد به رسانه‌ها. این خدایان هستند، که منطق جامعه را تعیین می‌کنند، این رسانه‌ها هستند که مفهومی مانند «آزادی» را تعریف می‌کنند. مرتب می‌گویند، آزادی.

مفهوم زیبایی هم دارد اما نمی‌آیند بگویند آزادی برای کی؟ ما مثلاً می‌گوییم هنر نباید کالا باشد. حتی اگر قبول بکنیم که کالا است، این کالا برای چه کسی است.

این کالا را چه کسی می‌خرد. آن کسی که سرمایه و دانش و رابطه دارد آزاد است. وقتی تو نداری که بخوری چه فرقی برایت دارد که بزرگترین ارکستر موسیقی در شهر و محله‌ات کنسرت داشته باشد؟

### **چه کاری برای تربیت موسیقی مخاطبان انجام داده‌اید؟**

- اتفاقی که من به آن فکر می‌کنم این است. اول اینکه باید در مورد تک‌تک مفاهیم ما پرسش کنیم. ما پیش از اینکه به خود آگاهی یا آگاهی برسیم باید در مورد خود آگاهی صحبت کنیم، درباره مفهوم فهم، منظورم ما از فهم چیست و این فهم در چه راستایی قرار است قرار بگیرد. با توجه به شرایط تاریخی ایران و دوره‌هایی که ما پشت سر گذاشته‌ایم یک مقدار سخت است، مثل این می‌ماند که برای کسی که دوچرخه‌سواری هم بلد نیست یک موتور فوق سرعت با همه امکانات مدرن را در اختیارش می‌گذارید و می‌گویید باید سوار بشوی. معلوم است که زمان می‌برد، کار می‌برد، در مورد جامعه ایران این گونه‌است، تعارف که نداریم. شما فکر می‌کنید تاریخ موسیقی ایران چقدر است.

**هر چند که مخاطب جدی موسیقی سنتی هستیم، اما بدبینانه‌تر از مفهومی که اشاره کردید به این موضوع نگاه می‌کنم. ما در ایران موسیقی مدرن نداریم. موسیقی سنتی در ایران از قرن‌ها پیش همین گوشه‌ها و دستگاه‌ها بوده که در زمان حال هم هست، حالا افرادی مانند «حسین علیزاده» بزاز نوگرایی بودند ولی موسیقی مدرن به معنای واقعی موسیقی در فرهنگ ایران وجود ندارد. اگر هم، می‌گویم مخاطب جدی موسیقی سنتی هستیم، با آگاهی به این است که داریم یک موسیقی کاملاً سنتی و قدیمی و غیر مدرن گوش می‌دهم.**

**موسیقی، که تکیه بر شعر داشته باشد و به تعبیر شما، تکیه بر ساز اول یعنی همان صدا باشد، صدایی که وابستگی شدیدی به شعر که ریشه در عرفان دارد نمی‌تواند موسیقی مدرنی باشد. عرفان موضوع و دغدغه دنیای مدرن نیست. حالا لطفاً بفرمایید:**

- دقیقاً همین طور است، البته به ساز اشاره کردید که مشکلات سخت‌افزاری است، ولی باید مفهومی به این موضوع نگاه بکنیم. شما وقتی کار مثلاً سنتی و یا پاپ مصرفی گوش می‌کنید، قرار نیست به

شعور تاریخی شما چیزی اضافه کند چرا که رادیکال نیست، دری را رو به آینده برای شما باز نمی‌کند. شما می‌توانید راحت با آن موسیقی بنشینید و تریاک بکشید و بعد دچار خماری بشوید. اما موسیقی مدرن، موسیقی رادیکال به شما می‌گوید شما چه کار باید بکنید. حداقل به شما می‌گوید باید فکر بکنید که چکار باید کرد. از دو منظر به تاریخ می‌نگرد. منظر اهداف کوتاه مدت و اهداف بلند مدت. اهداف کوتاه مدت اهدافی هستند که ما در جامعه، از آنها حرکتی به وجود می‌آوریم که افراد دچار آن روزمرگی رخوت آور مصرفی سرمایه‌دارانه نشوند. البته افرادی که دارا هستند و یا از خدایگان هستند که تکلیفشان مشخص است و ربطی به من ندارند. من نفی کننده وجودشان هستم نه حذف کننده وجودشان. وقتی صحبت از فقر، سانسور و حذف می‌شود اول باید یقه خدایگان را گرفت. خدایگان فقط پولدارها نیستند.

خدایگان افرادی متفاوت با المان‌های متفاوت هستند. یک بخش این است که ما تنش‌هایی اینگونه را در اجتماع ایجاد بکنیم که جامعه تکان بخورد یک مثالی هست که می‌گوید ترجیح می‌دهم مگس باشم و اسب اجتماع را گاز بگیرم تا خوابش نبرد. اما اهداف بلند مدت اهدافی هستند که تاریخی اند. باید بستری را در اهداف بلندمدت آماده بکنیم که صد سال آینده وقتی نسل‌های آینده آمدن‌گویند چه پدر و مادرهای ابلهی داشته‌ایم، همان طور که ما در مورد بخشی از پدر و مادرهایمان می‌گوییم. بخشی از تاریخ را هم که اصلاً ما نمی‌شناسیم. چرا باید ما در مورد موسیقی مدرن ایران صحبت بکنیم و فقط یکی دو نفر را اسم ببریم. در این دو بخش اهداف بلند مدت است که خیلی اهمیت دارد. و آن اینست که ایران و کلاً آن منطقه اگر آسمان به زمین نیاید همچنان محل استعمار خارجی و استبداد محلی خواهد بود.

## **در اعتراضات سال هشتاد و هشت، چرا نسلی که معترض بود به ترانه‌های قبل از انقلاب استناد می‌کرد.**

- مثال‌هایی که من زدم دلیل داشت. ما نمی‌توانیم تاریخ پانزده ساله متاخر موسیقی ایران را نادیده بگیریم. اگر این بچه‌ها از من بگیر تا کسانی دیگر، اگر نبودند باید همه می‌نشستیم و موسیقی‌هایی را گوش می‌کردیم که هیچ ربطی به اکنون ندارد. موسیقی اتفاق افتاده است اما مدت و تاریخش کم است.

ما وقتی می‌گوییم موسیقی امری تاریخی‌ست باید تاریخ را بشناسیم و بینم قبل از ما چه کارهایی شده است. ما تازه داریم حرف می‌زنیم و از چند ترانه‌سرا و آهنگ‌ساز حرف می‌زنیم و وضعیت مان این است بحث من این است که چرا کم بودند. مساله‌ای را مطرح کردید که جای بحث دارد، می‌گویید چرا باید به انقلاب ۵۷ برگردیم، بله که باید به انقلاب برگردیم، پس به چه چیز باید برگردیم.

نه تنها به انقلاب ۵۷ بلکه باید به انقلاب مشروطه برگردیم. شما فکر کنید چیزی که در حال حاضر دارد اجتماع ایران رشد پیدا می‌کند و تبلیغ می‌شود، من تک‌تک این رسانه‌ها را که می‌بینم اتفاقی عجیب دارد شکل می‌گیرد.

از یک سوی یک وزیر متوسط را با جنجال مصدق می‌خوانند و از طرف دیگر مصدق می‌شود خائن! جامعه بیچاره زیر حجمی وسیع از اطلاعات کذب در حال خفه شدن است.

نمی‌دانم در تاریخ بعد از انقلاب این اتفاق افتاده است یا نه یک ارتجاعی، یک نگاه ارتجاعی دارد به ملت ایران می‌گوید شما اشتباه کردید، اولاً که شما انقلاب نکردید، دوماً اگر شما بودید گول خورده‌اید، عده‌ای را هم می‌آورند به عنوان افرادی که انگار نمی‌فهمند چرا انقلاب کرده‌اند و چه اتفاقی در حال وقوع است، به عنوان نادم، پشیمان و تواب، دست به دست هم می‌دهند از دوره قدرت گرفتن رضاخان به این طرف، بگویند. ایران داشت به سمت یک اعتلای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی پیش می‌رفت یک عده آخوند فلان به کمک یک سری کشورهای غربی آمدند و یک توهمی را دامن می‌زند و در نهایت به چه نقطه‌ای می‌رسد؟ به این نقطه که باید برگردیم به قبل و راه نجات ما یک دیکتاتور خوب است.

می‌بینید آن تفکر خطرناک افلاطونی چقدر زندگی روزمرگی و سرنوشت سیاسی یک جامعه دخالت دارد؟ این دید متافیزیکی که در انتها به فاشیسم یا یگانگی زورکی و یکسان‌سازی غیردیالکتیکی را باید نفی کرد.

**جوابم را نکرتم، سوال مشخص است، چرا ترانه‌ای مثل ترانه یار دبستانی که ترانه نسل انقلاب ۵۷ بود در اعتراضات سال ۸۸ خوانده می‌شد، چرا این نسل ترانه‌ای مختص خود نداشت؟**

جامعه ایران در دهه پنجاه و انقلاب سال پنجاه و هفت ترانه و شعارهایش با توجه وضعیت ایدئولوژیک آن زمان بود، آن جامعه از لحاظ اجتماعی هیچ ارتباطی به جامعه امروز و یا سال ۸۸ ندارد. در اعتراضات سال هشتاد و هشت، معترضین با تفکرات سیاسی مختلف و روشنفکر از لحاظ بینش سیاسی نبودند.

- هشتاد و هشت را می‌گویید؟ جامعه ایدئولوژیک نبود؟

نه نبود.

- منظورتان چه ایدئولوژی است.

ایدئولوژی‌های سیاسی و حزبی. یعنی احزاب و صدای‌های مختلف سیاسی در جامعه وجود نداشت، معترضین غالباً کسانی بودند، تربیت شده در چهارچوب‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی. احزاب و دسته‌هایی مانند: حزب توده، فداییان و پیکار و مجاهدین که بخشی از بدنه جامعه در انقلاب پنجاه و هفت بودند، در تظاهرات سال هشتاد و هشت وجود نداشتند. حزب توده در قشر نویسندگان و روشنفکر یکی از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین احزابی بود که مشغول به تولید فکر و کتاب بود.

کانون نویسندگان با اینکه کانونی سیاسی نبود اما اعضای آن که تولید کنندگان فکر و اندیشه و کتاب در جامعه بودند اکثریت وابستگی سیاسی به توده و یا احزابی دیگر داشتند. در حالی که در اعتراضات سال هشتاد و هشت از این بودن‌های گوناگون خبری نیست.

- حزب توده پس از سقوط رضا خان شکل گرفت و رشد کرد و تا سال سی و بعد از آن نابود شد، و به دلیل شکست آن داستان، احزاب چریکی به وجود آمد، قبل از انقلاب بحث چریکی بود و بحث تفکر فلسفی نبود. کسی مثل شاملو مگر عضو حزب توده بود؟  
ما هنر و سیاست را داشتیم اما تفکر سیاسی یا فلسفه سیاسی نداشتیم.

شاملو در بخشی وابستگی دارد و بعد وارد اتفاقات مردمی می‌شود، اما افرادی مانند منوچهر نیستانی و نصرت رحمانی، فرج‌سرکوهی که شناخته‌ترین‌ها هستند به واسطه وابستگی به این حزب و تربیون‌هایی که این حزب در نشریات داشت به جامعه معرفی شد و هر کدام به

شکلی تبلیغ کننده تفکرات سیاسی حزب‌هایشان بودند. برای همین است که بعد از انقلاب غزل‌سرای آوانگاردی مانند منوچهر نیستانی کلا فراموش می‌شود. چرا به این دلیل که دیگر تریبونی نداشت و حزبش فعالیت مردمی و اجتماعی نداشت و عملاً سرکوب شده بود.

- بله یک سری بودند، یک بخش قدیمی از نویسندگان یعنی کسانی که قدرت فرهنگی داشتند حتماً ربط پیدا می‌کردند ولی به این معنی نبود که عضو باشند.

### سوالم را تکرار می‌کنم، چرا در اعتراضات سال هشتاد و هشت ما ترانه‌ای از نسل جوان نداشتیم.

- به این دلیل که بخشی از کارهای گذشته مثل یار دبستانی هنوز پتانسیلش را داشت که زنده باشد، من البته به بخش‌هایی از این بازیافت‌ها نقد دارم، مثلاً در رابطه با شعارها! شعار «الله اکبر» را ارتجاعی می‌دانم و نمی‌فهممش، ولی خوب باید بررسی کنیم و وقتی بررسی می‌کنیم چرا در نهایت به این نقطه می‌رسیم که حتماً ما به آن رشد عقلانی نرسیده‌ایم که فرا برویم از این داستان.

یعنی وقتی در جامعه‌ای شما رجعت داری و این رجعت شما را نگه می‌دارد در این وضعیت می‌بینی که این رجعت، عقلانی و رادیکال نیست. در رابطه با هشتاد و هشت هم همین گونه است. در رابطه با هشتاد و هشت یک مقداری بحث پیچیده است. باید بررسی بشود که اگر جنبش بود، چه جنبشی بوده است. یا اصلاح‌جنبشی بوده؟.

در مورد هشتاد و هشت سوالات جدی وجود دارد، یکی از این سوال‌ها نقش طبقاتی آن است. تعدادی فکر می‌کردند و یا تلاش می‌کردند این جنبش را طبقاتی بکنند، اما باید نقش کارگران را سوال کرد، طبیعی است که طبقه کارگر حضور نداشت در آن داستان.

انقلاب ۵۷ به این دلیل مهم است که فرو دستان در آن حضور داشتند. اما سال هشتاد و هشت حرکت فرودستان نبود و اصلاً در بخشی از آن اهمیتی نداشت. این‌ها صحبت چیزهایی را می‌کردند که برای مابقی غیرقابل فهم بود.

خود من هم حرف‌هایی را بازتولید می‌کردم که تنها به تصور من بود که مهم هستند.

مثلا موضوعاتی مثل آزادی. این متفاوت بود حتما با انقلاب ۵۷ فرق می کرد. سال هشتاد و هفت آهنگ «چیز» را قبل از اعتراضات هشتاد هشت خواندم. برای خودم جالب بود که کسانی که اصولگرا بودند این آهنگ را برای طرفداران سبز و آقای موسوی پخش می کردند و عده‌ای هم از اصلاح طلب‌ها از روی جهالت می گفتند این را شاهین نجفی بر ضد موسوی گفته است در صورتی که این گونه نبود. کار وجود داشت. پیش از این هم خودتان فرمودید که بخشی از جامعه من را با ماجرای هشتاد و هشت شناخت، یعنی کارها حضور داشت. من یادم هست که ماجرای هشتاد و هشت ما چند کار خوب از هنرمندان دیگر داشتیم. شما تصور کنید که این جنبش آنقدر گسترده شده بود که «آندی» خواننده‌ی «خوشگلا باید برقصد» در مورد این جنبش یک کار خواند، حالا کار نداریم چه بود. همه داشتند یک سهمی را ادا می کردند.

### خودتان را روشنفکر می دانید؟

- خیلی جالب است، یک خاطره تعریف می کنم شاید کمک بکند. یکی از رفقا که خواننده هم بود من را یک روز کشید کنار و گفت، تو در مورد فقرا و فرو دست‌ها می خوانی، درست است که بخش عظیمی از ایران طبقه متوسط به پایین شده‌اند، اما حواست به روشنفکرها باشد این‌ها هستند که می مانند، مردم عادی که نمی فهمند! گفتم، من برای آنها نمی خوانم از آنها می خوانم و دوم اینکه من هم مال آنها هستم و هم از آنها هستم. اگر آن قشر از جامعه لجن است من از همان لجن آمده‌ام. به همین دلیل من خودم را متعلق به آنها می دانم، زندگی روزمره من متعلق به همان‌هاست حالا.

یک نفر دیگر که واقعا روشنفکر بود، از این قدیمی‌های استخوان دار، از همان دهه چهل و پنجاهی که گفتید، این شخص روشنفکر من را کشید کنار و گفت: «شاهین تو مال همان طبقه و همان داستان هستی، یادت نرود از کجا آمدی و کجا قرار است بروی، بندگان، فراموش شدگان، فرودستان، بدبختان، بی اطلاع‌ها، ناتوان‌ها، آن افرادی که نه اپرا می دانند



چیست، نه راک و نه رپ، تو از آن جامعه آمدی».

## **اما باز جواب روشنی به این پرسش ندادید، خودتان را روشنفکر می‌دانید و در تعریف روشنگری خودتان را قرار می‌دهید یا نه.**

- پاسخ دم دستی و ساده به این پرسش، غیرعقلانی است. روشنگری امری است که مدام باید تعریف شود و یک شرایط ثابت نیست. روشنگری یعنی درگیری و زندگی با امر رادیکال! روشنگری یعنی زندگی در مفاهیم و در نتیجه تلاش برای فهم واقعیت هستی اجتماعی و مفهوم هستی فردی انسان!

این‌ها همه تعریف است اما مبنای کاری روشنفکر و روشنگر یک چیز است و آن هم عقل است. من حتما تلاش می‌کنم که در راستای روشنگری و روشنگری عمل بکنم.

اما این روشنگری و روشنفکری زندگی در کتاب نیست، به معنی از بالا نگاه کردن و ایستادن و نسخه پیچیدن و فرمان دادن، خود برترینی و خود بهترینی و نخبه‌گرایی نیست، من پدرم استاد دانشگاه نبوده است.

من در خانه‌مان از بچگی پیانو نبوده است که «مامانی» برایم پیانو بزند و من یاد بگیرم. من با بدبختی یاد گرفتم بنابراین آن روشنفکری و روشنگری که من می‌شناسم ارتباط دارد به لورکا، به مایاکوفسکی و خارا و سلطانیپور و بهرنگی... و یا بسیاری از کسانی که ما خودمان را به آنها نزدیک می‌دانیم. ربطی پیدا نمی‌کند به یک مشت نخبه‌ای که سواد و تحصیل و فکر از پدرانشان به آنها به ارث رسیده است، فرق می‌کند اگر استاد دانشگاه باشی و فلسفه به شما به ارث رسیده باشد یا اینکه زندگی تان در بطن اجتماع و در میان مردم و با فلسفه و تاریخ و هنر باشد!

چون نمی‌توانی این فلسفه خانه نشین و بی‌خطر را بیاوری و تبدیل به یک سلاح بکنی. منظورم از سلاح ابزاری است که وارد جامعه بشود و آدم‌ها را متوجه کند و بگوید هر چیزی که داریم برای انسان و زمین و موجودات است و نه برای یک طبقه خاص از انسانها، به خاطر همین‌هاست که وقتی من یک وزیر می‌بینم کروات آن وزیر را باز می‌کنم، حتی مسخره‌اش هم می‌کنم.

من را کسی نمی‌تواند ببیند که بروم برای فلان شاه و فلان وزیر

بخوانم، اگر چنین چیزی شد. آن روز، روز پایان شاهین نجفی است. این شعار نیست، چون صحبت از پول است! به قول شما تبدیل به خواننده بشوی که فلان نفر بیایند صندلی اول کنسرت تو را بخرد! من تاجایی که امکان دارد کنسرت بدون صندلی می گذارم که همه مجبور باشند سرپا باشند.

## **قاعدتا کسی که برای کنسرت شما می آید نمی تواند روی صندلی بنشیند چرا؟ چونکه برای شنیدن موسیقی هیجانی و معترض آمده است. چه ارتباطی به نگاه طبقاتی دارد.**

- نه به خاطر شعور خودم است، من برای شعور خودم، برای خودم احترام قائل هستم.

من دوست دارم این را خودم بفهمم، جان آدمی، مغز آدمی و شرافت تاریخی آدمی که برای او می جنگیم از تمام امکانات و مصالح و منافعی که ممکن است وجود داشته باشد مهم تر است. من چند وقت پیش در مورد استقلال هنری صحبت کردم، که به نظرم خیلی مهم است، ما به یک دروغی داریم دامن می زنیم، مثلا همین شاهین نجفی که اکنون در برابر یک نظام اسلامی ایستاده است خیلی کار خاصی کرده است، نه این طور نیست، آن قدم اول بود که تمام شد.

من اگر خودم را در برابر سرمایه داری تعریف نکنم یعنی دارم دروغ می گویم. من اگر در برابر رسانه خودم را تعریف نکنم دارم دروغ می گویم. بگذارید همین جا نکته ای را بگویم. حدودا یک سال و نیم است که من سکوت کرده ام.

سال ۲۰۱۴ من کنسرتی می گذارم در شهر تورنتو، من همیشه در کنسرت هایم دوست دارم اتفاقات جدیدی باشد، پرفورمنس است در حقیقت یک شو است.

در مورد آهنگ «نقی» با بچه ها گفتیم یک ایده ای بدهیم. یک حرکتی شبیه گروه Red Hot Chili Peppers بود البته آنها که در بسیاری از کنسرت ها لخت مادرزاد هستند، من گفتم با شرت مامان دوز برویم.

ما بقی گروه آلمانی هستند و گفتند ما اینطوری دوست نداریم، ما کامل لخت می شویم و فقط جورابی روی آلت تناسلی گذاشتند، همین بود. سر آهنگ نقی در انتهای برنامه ما این کار را کردیم، مردم هم دست زدند، همه چی هم خوب بود خیلی ها هم در سالن لخت شدند بعدش

هم کنسرت تمام شد. یک شب می‌گذرد، بعد دیدم که تیتراژ زده‌اند شاهین نجفی لخت شد در دفاع از زندانیان سیاسی. من چیکار باید بکنم، من باید بگم نه برای زندانیان سیاسی این کار رو نکردم و برای آهنگ نقی این کار را کردم؟ در کنسرتی که بالای نوزده سال است و اجازه فیلم برداری نیست، بعد در یوتیوب شخصی از واشینگتن، کسی که اتفاقاً از این اصلاح طلب هاست، حالا یا خودش حضور داشته یا دوستی برایش فرستاده، فیلمی چهارده ثانیه‌ای را از واشینگتن آپلود می‌کند.

داستان از همین جا شروع می‌شود. یک رسانه معتبر هم که کارش اطلاع رسانی است این دروغ را بدون تحقیق منتشر می‌کند. منطق ژورنالیسم می‌گوید، ژورنالیست کسی است که در پی حقیقت و واقعیت برود حتی اگر به قیمت جاننش تمام شد.

می‌آیند برنامه می‌گذارند، باز خوب بود کسی مثل «فرج سرکوهی» بود و با قلم، منطق و شعور خودش آن چند نفر دیگر را خواباند! این‌ها به خودشان زحمت این را ندادند که تحقیق بکنند و ببینند ماجرا چیست، وقتی ما با چنین رسانه‌ای طرف هستیم.

وقتی ما با منطق رسانه‌ای طرف هستیم که هدفش تولید اخبار حتی به قیمت کذب بودنش است.

ما باید در مورد کل آن منطق تجدید نظر بکنیم. و بعد باید در مورد کل سیستم تجدید نظر کرد، یعنی اینکه من که می‌آیم با ایران و ایر صحبت می‌کنم.

این حرف‌ها باید بماند، ایران و ایر، رادیو زمانه، دویچه‌وله، بی‌بی‌سی، صدای آمریکا، این‌ها متهم هستند.

این‌ها به عنوان رسانه که دست بالا را در حد مجازی برای ایرانیان دارند این‌ها باید صحبت کنند که از کجا پول می‌گیرند. و با پولی که می‌گیرند چه می‌کنند و کاری که انجام می‌دهند به نفع نهایی کدام طبقه است؟ ما آنقدر قشر فرهنگی با سواد داریم که کسی از آنها خبر ندارد.

ما فعالان کارگری مان روزانه می‌میرند و صدای کسی در نمی‌آید اما برای زندانیانی که تعلق حزبی و مرامی و طبقاتی به رسانه‌های مسلط دارند غوغا راه می‌اندازند.

البته این گونه حکم صادر کردن درست نیست. نوک پیکان به سمت شما بوده درست، اما رسانه‌ها و روزنامه‌نگارانی هم بودند که بدون قضاوت، این حرکت شما نگاه کردند، و اما در موضوع مالی هر رسانه، پول هر رسانه صرف تولید محتوا می‌شود، اینکه از کجا حمایت می‌شود، می‌تواند ارتباطی به مخاطب نداشته باشد. مهم ماهیت تولید آن رسانه است که سبب جلب اعتماد و یا سلب اعتماد مخاطب می‌شود.

- چه کسی گفته منابع مالی رسانه به مخاطب ربط ندارد؟ یعنی الان مشخص شود که ایران و ایر از سازمان سیا یا پنتاگون یا فلان کلان بیلینر پول می‌گیرد مهم نیست؟ یعنی مهم نیست مثلا ما متوجه بشیم بی بی سی مدافع نهایی حقوق بریتانیا است و نه در پی تکوین شعور تاریخی واقعیت سیاسی ایران؟ ماهیت تولید رسانه را چه چیزی تعریف می‌کند جز مبانی سیاسی منابع مالی و اهداف استراتژیک بلندمدت دولت‌های ذی‌نفع؟ اصلا هر که می‌گوید من قضاوت نمی‌کنم و من بی طرف هستم.

دروغ می‌گوید! مگر می‌شود شما از جایی حقوق بگیری و برضد منافع و مصالحش عمل کنی؟ شما گویا باورتان شده افسانه‌های ابررسانه‌ها را؟ یا متوجه حرف‌های من نشدید؟ هر رسانه‌ای باید بگوید منبع مالی اش از کجاست؟ چه کسی به شما آموزش داده که منابع مالی رسانه به مخاطب بی‌ارتباط است، همان آدم یا سیستم را زیرو رو کنید ببینید تهنش به کجا می‌رسد!

این مسئله را به شکل وسیع ما در مورد «ان جی او» ها داریم، یعنی دزدهایی که بازوان سیاسی دولت برای کنترل و انحراف و استحاله هستند. خیریه‌ها هم همین‌گونه مثل داروی مخدراند، هدفشان ساکت کردن درد با مسکن است.

در نهایت من می‌توانم بگویم اکی و شما بگویید من به عنوان یک رسانه دارم خیر رسانی می‌کنم و من در جواب بگویم کاری که داری می‌کنی را حداقل شرافت‌مندانه انجام بده. مخاطب از من می‌پرسد، چطور قبلا با فلان رسانه مصاحبه کردی و الان آهنگی منفی برای آن خوانده‌ای؟ مصاحبه باید استراتژی داشته باشد. مثلا سر ماجرای نقی، شخصی زنگ می‌زند و می‌گوید بیا مصاحبه کن، بعد من می‌گویم این کار را خوانده‌ایم و نمی‌دانیم

داستان چیست. احتمالاً این فتوا مال کسی است و گرفته‌اند و دست کاری کردند. و تقلبی است. ما باید شرایط را آرام بکنیم. از شما هم خواهش می‌کنم اگر قرار بود مصاحبه‌ای باشد طوری باشد که شرایط آرام باشد. من در بدترین شرایط ممکن امنیتی جا پیدا می‌کنم.

برای مصاحبه می‌بینم یک خانم فوق‌العاده بی‌سواد، یک پرائتر باز کنم باز حاشیه نشود، این که می‌گویم یک خانم بی‌سواد چون خانم بوده، اگر آقا بود می‌گفتم آقای بی‌سوادی آمد. بی‌سواد بدون شرایط لازم برای پرداختن به این موضوع مهم، پرسش می‌کند، در برابر من مانند وکیل مدافع یا دادستان من را تحت فشار قرار می‌دهد تا در نهایت اثبات کند که نقی توهین است یعنی همان چیزی که رژیم ایران می‌خواهد.

ما هدفمان مسلمان‌ها نیستند، ما اگر نقدی داریم به منطقی دین است، این نقدها در مورد هر امریست که غیر عقلانیست و حقیقت‌پندار است و تصور می‌کند آن نسخه نهایی را دارد، و آن نسخه نهایی در مورد دین بدتر است چرا چونکه نه در زمین بلکه در آسمان است.

دین از این جهت خطرناک است. ما به این مسئله نقد داریم. نه اینکه برای مثال، کسی بلندگو نصب بکند روی ماشین حتی در دفاع از ما برود در محله‌های فقیرنشین و مسلمان‌نشین نقی پخش بکند. من از همان محله‌ها هستم خانواده من مسلمان هستند اما مسلمان اصلاً شاید نمی‌داند اسلام چیست.

یک اسلام سنتی و ارثی یاد گرفته است. چرا این مسئله مهم است، به این دلیل که به صورت روزمره ما با آن طرف هستیم، در زمان کنونی من به عنوان یک شهروند که در آلمان زندگی می‌کنم، سوال من از جامعه آلمان است که با توجه به شرایط پیش آمده چیست، الان من هم جزء هزاران نفری هستم که در شهر کلن به زن‌ها فشار جنسی آوردند و یا تجاوز کردند، آیا همه مسلمان‌ها این طوری هستند، اگر اینطوری باشد این فاشیسم است.

اروپا دوباره دارد به سمت فاشیسم بر می‌گردد. هر نوع حذفی فاشیسم است، این حذف چه توسط امریکا انجام بشود چه دولتی دیگر. آیا رسانه‌ها می‌توانند در مورد شرایط اطلاعاتی که

در امریکا وجود دارد حرف بزنند؟ آیا به اندازه کافی از فلسطین گفته می شود؟ در آینده نزدیک از فلسطین تنها یک اسم می ماند! یعنی جلوی چشم میلیاردها آدم یک کشور و یک ملت را دارند نابود می کنند. حالا خطر این سیستم و رسانه هاش از نظام ایران برای من کمتر نیست.

جمهوری اسلامی با رسانه ها اولاً که رفیق شده است و همه چیز گل و بلبل شده، برجام و فرجام شده حالا ببینیم سرانجامش چه می شود. الان وضعیت کسانی مثل ما چیست، این سوال اهمیت دارد. و وظیفه رسانه ای که مدعی بی طرفی است، و ادعای این را دارد که می خواهد در پی حقیقت و واقعیت باشد چیست باید تکلیف این ها مشخص بشود. باید ببینیم عمل ها با حرف ها حقیقت دارد یا نه.

